

۱- تذکرة المؤمنین

در اصول دین

تألیف آیت الله شیرازی

مرحوم شیخ محمد رضا ثامنی اعلی الله مقامه

۲- هدایت القاصرین

یا رهنمای گمراهان شامل ۳۸۲ فرفه

تألیف حجت الاسلام آقای شیخ مرتضی ثامنی مدظله

شوال المکرم ۱۳۹۲ - آبانماه ۱۳۵۱

چاپ دوم باملحقات

(ارزش دو یست ریال)

تمثال مبارك حضرت آية الله شيرازى
مرحوم شيخ محمد رضا ثامننى اعلى الله مقامه

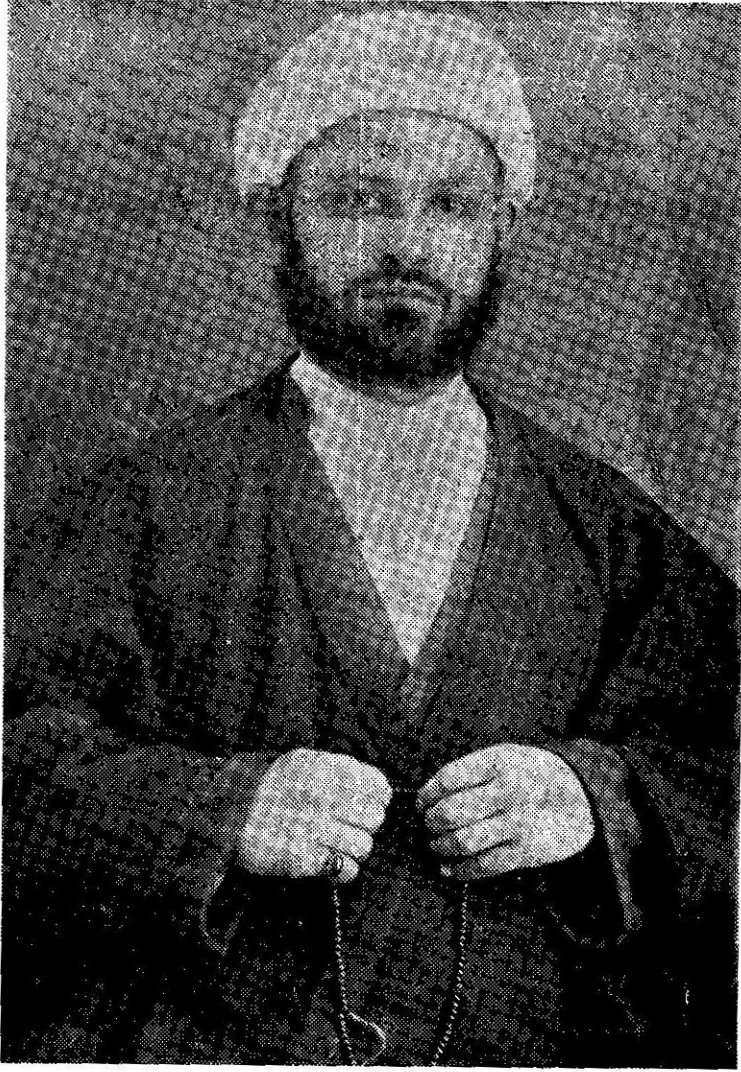


مضى الوحيد الفريد المقتدى الامم
اعنى الرضا المرتضى ذوالجود والكرم
لرزته ركن دين الله منهمدم
سميه سبط فخر العرب والعجم
من موته ناح بيت الله والحرام

قضى الفقيه النبيه الحجة العلمم
شيخ الجليل السبيل الزاهد الورع
بفوته عروة الوثقى قد انفصمت
وراح شوقاً الى روض الجنان لدى
وانشاء العلوى تاريخ رحلته

شماره ثبت اداره فرهنگ و هنر فارس $\frac{۱۲۳}{۵۱/۸/۲۷}$

این کتاب ۲۰۰۰ جلد مورخ آبانماه ۵۱ در چاپخانه فولاد شیراز بچاپ رسید



تمثال سابق مؤلف - حضرت حجت الاسلام
آقای آقا شیخ مرتضی ثامنی مدظله

* (تقریظ) *

مرحوم آیت الله العظمی آیت الله شیروازی
آقای آقا میرزا آقا علی الله مقامه که مقیم نجف اشرف بودند
بر این کتاب در چاپ اول

بسم الله الرحمن الرحیم و بید نشین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین و علی آله
 وعلیته الله علی اعدائهم اجمعین من الآن الیوم الدین و بعد کتاب مستطاب
 که از البیانات رحوم خلد قرار است الله آما می آما شیخ محمد رضای ثانی
 و کتاب شریف رهنمای کما فی ان کذا از البیانات جناب مستطاب شیخ
 الاحکام ثقه الاسلام آما می آما شیخ رضی ثانی شیخ زکی
 خصوصاً فرقه ضالیه صوفیه تالیف نموده اند بسیار رحمت کشیده اند
 احضار مؤمنین و فقه الله تعالی اندر این در تئین روانسته و در
 سعی نموده اسید استکه این خدمات مورد قبول حضرت بقیته الله
 احسن عمل الله فرجه الشریف واقع شود و السلام علیکم ورحمة الله

۱۳۰۴ هـ
 القدر ابراهیم محمدی الشیرازی
 الشیرازی



استفتائیکه از حضرت آیت الله مرحوم آقا میرزا آقا علی الهی مقامه
نسبت بصوفیه شده قبلاً

علماء اعلام و فقهاء ذوی المجد والاحترام کثر الله امثالکم و طول الله
اعمارکم بیان فرمائید آیا فرقه های صوفیه ممدوحند و جزء شیعه هستند
و داخل شدن در یکی از فرقه های ایشان از قبیل نعمت اللهیه یا ذهبیه و غیره
جایز است یا خیر - بینوا تو جروا (جواب)

بسمه تعالی مراجعه در هیچ امری از امور دینیّه بغیر از مجتهد جامع
الشرائط و فقهاء عظام باحدی جایز نیست و لو در تحت عنوان شیخ و مرشد
و قطب و پیرو نظائر اینها بوده باشد - و کتب اکابر از علماء امامیه اثنی
عشریه مشحون است بنقل اخبار وارده از حضرت رسول و ائمه طاهربین
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین در مذمت و اهل بدع و ضلال بودن آنها و
علمائیکه قدیماً و حدیثاً اطلاع حاصل نموده اند از اعمال اینگونه طوائف
اقسام شهیدها و سحرها و اذکار و اوراد بکیفیتها نیکه از شرع وارد نشده
برای اضلال عوام بیچاره تصریح نموده ببطلان طریقّه آنها کما اینکه
خود احقر اطلاع حاصل نموده ام بر گمراهی و عقائد فاسده آنها که دور
نیست بعض عقائد آنها موجب کفر بوده باشد بلکه همین حدیث شریف
متواتر بین القریبین (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عمرتی اهل بیتی ما
ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدأ - الخ) ناطق است باینکه هر مسلکی
که کتاب الله و عمرت طاهره مصدق آن نباشد ضلال و بدعت است و
کدامیک از کتاب الله و ائمه علیهم السلام معین آنها بوده و اذن در اطاعت
آنها داده اند لذا متابعت و پیروی از آنها جایز نیست و بر هر عالمی واجب
است جلوگیری از اینگونه بدعتها کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله
(اذا ظهرت البدع فعلی العالم ان ینظر علمه و الا فعلیه لعنة الله و الملائکه
و الناس اجمعین و السلام علی من اتبع الهدی)

(امضاء مبارک) الاحقر ابراهیم الحسینی شیرازی الاصلطه بانانی الشهیر

بمیرزا آقا (مهر مبارک) ابراهیم الحسینی

این جلد محتوی دو کتاب است

۱ - تذکرة المؤمنین در اصول دین

تألیف مرحوم آیت الله شیرازی

حضرت آقای آقا شیخ محمد رضا ثامنی اعلی الله مقامه

دارای ۳۴ صفحه

۲ - هدایت القاصرین

یا

رهنمای گمراهان

در رد مذاهب باطله

تألیف حجت الاسلام آقای آقا شیخ مرتضی ثامنی مدظله

چاپ اول - چاپخانه هوسوی شیراز - دارای ۴۵۴ صفحه رجب المرجب

سنه (۱۳۷۴) برابر فروردینماه (۱۳۳۴)

چاپ دوم - چاپخانه فولادوند شیراز - دارای ۶۰۴ صفحه شوال المکرم

سنه (۱۳۹۲) برابر با ابانماه (۱۳۵۱)

چاپ فولادوند - شیراز

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین خالق السموات والارضین و موجد الاولین والاخرین الذی هدینا سواہ السبیل وجعلنا من امة محمد «ص» ولم يجعلنا من سائر الامم و العاقبة لاهل التقوی والیقین والجنة للمطیعین والموحدين و النار للملحدین والعاصین والصلوة والسلام علی خیر خلقه واشرف بریته سید المرسلین وخاتم النبیین ومن یشربنیوته سفراء السابقین وقوانینہ اکمل القوانین المبعوث علی كافة المسلمین الی یوم الدین الذی اسمه فی السماء احمد و فی الارض ابی القاسم محمد «ص» و علی آلہ الطاهرین المعصومین المنصوصین سیما ناموس الدهر و امام العصر عجل الله تعالی فرجه و سهل الله مخرجہ و جعلنا الله من انصاره و اعوانه و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم و المتحرفین عن طریقہم ابد الآبدین و دهر الداهرین و بعد چنین گوید مرتضی بن محمد رضا ثامنی عفی عنہما نظر باینکه در این اوان بی دینان و مذاهب باطله مخصوصاً صوفیه شیوع پیدا کردند و بعد از فوت مرحوم والد اعلی الله مقامه چندان کسی متعرض ایشان نشده مردمان ساده لوح از جاده منحرف نمودند لذا بخواہش اکثر از دوستان و بدستور حدیث شریفیکه در کتاب مستطاب کافی کلینی از حضرت پیغمبر صلی الله علیہ و آلہ نقل فرموده که (اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظہر العالم علمہ فمن لم یفعل فعلیہ لعنة الله) یعنی هر گاه ظاهر شود در میان امت من بدعتها پس میباید که ظاهر سازد عالم علم خود را پس کسی که ظاهر نسازد علم خود را پس بر اوست لعنت خدا (و شیعه و سنی نقل کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیہ و آلہ فرمود (من علم علماً و کتمه الجمہ الله تعالی یوم القیمہ بلجام من النار) یعنی هر کس بداند علمی را و پنهان دارد آنرا افسار میکند او را خدا در روز قیامت بافساری از آتش) مبادرت نمودم بتألیف این کتاب و ناہیدم او را به هدایت القاصرین یارهنمای گمراہان، در رد مذاهب باطله مشتمل بر سیصد و

(بخش اول) در رد مجوس و در این بخش بیست و یک فرقه (۲۱) آنها ذکر میشود
 (بخش دوم) در رد یهود و در این بخش پانزده فرقه (۱۵) آنها ذکر میشود
 (بخش سوم) در رد نصاری و در این بخش بیست و نه فرقه (۲۹) آنها ذکر میشود
 (بخش چهارم) در بیان هفتاد و سه فرقه اسلامیة و منشعبات آنها و در این بخش دویست
 و بیست (۲۲۰) فرقه ذکر میشود

(بخش پنجم) در رد صوفیه و در این بخش هشتاد و پنج فرقه (۸۵) آنها، گفتارشان
 با دلیل و برهان ذکر و جواب داده شده‌اند

(بخش ششم) در رد شیخیه و در این بخش دو فرقه گفتارشان در پنج مقصد که هر مقصدی
 در پنج فصل است مجموعاً در بیست و پنج (۲۵) فصل ذکر میشود

(بخش هفتم) در رد بابیه و در این بخش ده فرقه (۱۰) آنها ذکر میشود و گفتارشان

بعنوان صد دعوی که برخلاف ممتزعه است ذکر میشود و امتیاز این چاپ
 دوم با احقاق مطالب زیادی است نسبت بصوفیه و شیخیه و برای اینکه این
 کتاب از هر حیث جامع باشد کتاب تذکره المؤمنین که در اصول دین است
 و تألیف مرحوم والد آیت الله شیرازی آقای شیخ محمد رضا ثامن‌سی می‌باشد
 زینت بخش این کتاب قرار داده و بچاپ آن مبادرت میشود و ماخذ مندرجات این
 کتاب و گفتار مذاهب بطوریکه مشاهده میفرمائید غالباً از کتابهای خودشان
 است که در ضمن نامبرده شده که در فلان کتاب فلان صفحه فلان سطر چنین
 عبارتی است و جواب آنها هم از آیات و اخبار و کتب معتبره با نام کتابها و
 مصنفین و مؤلفین آنها نیز بقید صفحه و سطر بطور مشخص و معینی ذکر میشود
 و چون مذاهب باطله گفتارشان برخلاف خدا و رسول است و تمام مطالب دینی
 را یا منکر شده و یا تأویل نموده‌اند در مقابل در جواب آنها مطالب دینی از اصول
 و فروغ ذکر و اثبات شده و در واقع عقاید حقه تازه گردیده پس مطالعه این
 کتاب نه تنها برای اهل آن مذاهب رهنماست بلکه برای اهل این مذهب حقه
 هم سودمند است. امید است مطلوب طبع خوانندگان محترم واقع شده و کسانی که
 در وادی ضلالت سیر نموده بدیده انصاف در مندرجات این کتاب نگریسته بشا هر اه
 هدایت برگردند و اینجانب و مرحوم والدرا در مظان استجاب دعا فراموش نفرمایند
 الاحقر مرتضی بن محمد رضا ثامن‌سی

کتاب تذکرة المؤمنین

سزاوار حمد یکتا خداوندی است دانا و توانا و ازهر نقصی منزله و مبرا بزرگی که از کرم هستی بخشید عالمیان را و سرداده و اگذار نفرمود آدمیان را و پیوسته درود بی پایان بر محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب که پایان پیغمبری باوست و جامه سیادت ممکنات درخسور قامت زیبای اوست و بر دوازده وصی او که از جانب حق تعالی منصوبند و ازهر زلل معصومند خصوصاً ولی عصر حجة بن الحسن الغائب المنتظر عجل الله تعالی فرجه و بردشمنان آنها بادخزی و عذاب بدو امیکه گسیخته نگردد بر روز حساب اما بعد چنین گوید ابن اسدالله محمد رضا که این مختصری است در اجابت بعضی از اهل دین مبتنی بر مقدمه و پنج مقصد و خاتمه مسمی به «تذکرة المؤمنین» اما مقدمه پس در اموری است (امر اول) بدانکه واجب است عقلاً معرفت خدا از جهت وجوب شکر منعم ذاتاً یا بواسطه خوف زوال نعمت و صواب اول است (امر دوم) آیا همین معرفت ایمان است یا منشاء ایمان است اگر چه نسبت داده شده است قول اول بیاران ما و لکن حق ثانی است چنانکه بر او رفته اند بعضی از بزرگان ما بواسطه اینکه متبادر از لفظ ایمان انقیاد وزیر بار بودن است چنانکه واجب از خدا بر عباد ابن مرتبه هست نه مجرد انکشاف واقع و بعبارت دیگر گفته میشود که ایمان عبارت است از تصدیق قلب و آن تصدیق حالی است برای انسان ملازم باقطع پس ایمان حال مترتب بر ادراک است نه خود ادراک مثل اینکه قلب او گویاست بعد از توجه بمطالب حقه که همین طور است و فرمایش رئیس الموحدین امیر المؤمنین صلوات الله علیه و علی بن عمه و زوجته و ابنائها الطاهرین منقول از نهج البلاغه اول الدین معرفت دلالته ندارد بر کفایت معرفت مستقلاً بلکه مراد اینست که اول امریکه لازم است بعد از حصول ایمان او قطع ناشی بر استدلال است یا مجرد قطع کافی است حق ثانی است زیرا که استدلال مقدمه حصول است و مدخلیتی در نفس قطع ندارد بلکه علم عادی هم برای حصول ایمان

کافی است و مراد از علم عادی مرتبه ایست از ظن که نزدیک بعلم است و هرگاه مظنه باین حد رسد نفس ساکن میشود و از تزلزل بیرون میرود و عقلا بر او ترتیب اثر میکنند (امر چهارم) صدق میکنند ایمان بخدا و پیغمبر هرگاه تصدیق داشته باشد بوجود همان ذات یکتای بی همتا ولو بعضی از صفات او را نداند یا منزه بودن او را از بعضی نقائص التفات نداشته باشد و تصدیق داشته باشد به نبوت محمد بن عبدالله صلوات الله علیه ولو اینکه بعضی از صفات مفسره در نبوت را نشناسد چنانکه کافر است کسیکه غیر آن ذات یگانه را خداداند ولو تمام صفات معتبر در او برای آن غیر قائل باشد و لذا بعضی از اعظام فقها شکر الله مساعیهم فی الاسلام در شمار کفر آورده اند قول بوحدهت وجود را و چنین است امر در ایمان به پیغمبر و لازم دارد تصدیق به نبوت تصدیق حقیقت کل ماجاء به النبی اجمالا و لو تفصیلا آنرا نداند پس امامت و معاد اگر چه داخلند در ماجاء به النبی و در ایمان به پیغمبر لزوم معرفت آنها تفصیلا نیفتاده و لکن بدلیل دیگری ثابت شده است معرفت تفصیلی امام مثل فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیه و در خبر است از سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود (ان اقل ما یکون به العبد مؤمناً ان يعرفه الله تبارک و تعالی ایاه فیکرله بالطاعة و يعرفه نبيه فیکرله بالطاعة و يعرفه امامه و حجته فی ارضه و شاهده علی خلقه فیکرله بالطاعة فقلت یا امیر المؤمنین و ان جهل جمیع الاشیاء الا ما وصفت قال نعم) یعنی بدرستی که کمتر چیزیکه بنده بواسطه آن چیزی مؤمن میباشد اینست که خداوند تبارک و تعالی بشناساند خود را باو یعنی عطا کند معرفت خود را باو پس اقرار کند عبد از برای خدا بطاعت و بشناساند پیغمبرش را باو پس اقرار کند از برای پیغمبر بطاعت و بشناساند باو امامش را و حجت خود را در زمینش و شاهد خود را در بین خلقش پس اقرار کند عبد از برای امام بطاعت را وی گوید عرض کردم یا امیر المؤمنین همین قدر در معرفت کافی است اگر چه جاهل باشد تمام اشیا را مگر آنچه وصف فرمودی فرمود آری، پس ظاهر شد که حقیقت ایمان بر خود گذاردن و زیر بار بودن و انقیاد داشتن از روی باور آمدن بطریق قطع است و معنی تصدیق قلبی همین حال متأخر از

قطع است نه نفس قطع و ادراک و خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب تجرید معتبر فرموده در ایمان تصدیق قلبی و اقرار زبانی را و علامه حلی استدلال فرموده در شرح برای این مدعی آیه شریفه (حج و اباها و استیقتنھا انفسھم) که خداوند عالم مذمت فرموده فرعونیان را بانکار کردن آنها بزبان یاقین داشتن آنها در نفس خود مطلب حقه و حقیقت حضرت موسی را پس یقین بدون اقرار زبانی کافی نیست ولی مؤلف گوید مخفی نماناد که مذمت و انکار در صورت یقین مستلزم جزئیّت اقرار بلسان نیست و علامه مجلسی قدس سره در بعضی از کلمات خود در جلد کفر و ایمان بحار ایمان را عبارت گرفته از تصدیق قلبی با عدم انکار زبانی و مخفی نماناد که انکار منافی با انقیاد است نه اینکه عدمش جزو ایمان باشد خلاصه انقیاد ناشی از باور شدن از روی قطع آن ایمان است و از آنجائیکه انکار زبانی یا فعلی از افعال جسوارح در مقام طرفیت که مقابل انقیاد است کفر است و نیز ظاهر شده که لازم نیست در قطعیکه منشأ تصدیق است حصول او از استدلال چنانکه لازم نیست در صدق ایمان بخدادانستن تمام صفات ثبوتیه و سلبيه او بلکه تصدیق وجود او علی ما هو علیه کافی است در صدق ایمان و چنین است امر در ایمان به پیغمبر که تصدیق به پیغمبری او در ایمان رسالت کافی است بلکه بعضی از بزرگان بر این هستند که هر گاه نسبت دهد بخدایتعالی چیزی را که خدا منزّه است از او از روی بی التفاتی بملازمت منافی با وجوب وجود مضر در ایمان نیست (امر پنجم) بدانکه ایمان مطلوب بست بدو وجه یکی آنکه بذات زیرا که او احب اشیاء است به نزد خدا که منشاء نجات از خلود است چنانکه کفر از روی تقصیر منشاء خلود است و جزاء هیچ گناهی با ایمان خلود در آتش نیست و هر گاه در بعضی از آنها تعبیر بخلود شده مآول بطول عذاب است چنانکه محقق طوسی در تجرید فرموده و السمعیات متآوله و دیگر آنکه ایمان مطلوب بغیر است زیرا که صحت عبادات مشروط باوست و مثل ایمان است در انقسام مطلوب بیت باین دو قسم ولایت اهل بیت علیهم السلام اگر نگوئیم که داخل ایمان است حقیقة اما مقصد اول پس در اثبات صانع تعالی و صفات ثبوتیه و صفات سلبيه اوست و انجام مرام در ضمن سه باب است .

باب اول

در بیان اینکه از برای این موجودات از آسمان وزمین و مافیها صانعی است که از روی کرم هستی بخشیده بآنهاو بحسن تدبیر هر چیزی را بجای خود گذارده و هر يك را بصورتی اختصاص داده پس میگوئیم اگر چه ثبوت چنین هستی بخشی میتوان گفت که امری است فطری چنانکه خبری بر طبق این مدعی از کتاب توحید و تفسیر امام علیه السلام حکایت شده که مضمونش اینست که کسی عرض کرد خدمت حضرت صادق علیه السلام یا بن رسول الله دلالت کن مرا بر خدا که چیست او تا اینکه حضرت فرمودند ای بنده خدا آیا سوار کشتی شده ای هرگز عرض کرد آری فرمود آیا شده که شکسته شده باشد کشتی در وقت بودن تو در او در وقتیکه نباشد کشتی دیگر از برای نجات دادن تو و نه شناوریکه فایده بخشد تو را عرض کرد آری پس حضرت فرمودند آیا در آنوقت یعنی دل بریده از همه چیز هستی دل تو توجه دارد باینکه کسی هست که تو را از این مهلکه نجات دهد یعنی بغیر از این اسباب صوری عرض کرد آری فرمود حضرت صادق علیه السلام که پس همان کس خدا هست و بودن چنین کسی از مرتکزات حیوانات است چنانچه نقل شده حکایاتی در بعض کتب و شنیده شده است نیز حکایاتی از توجهات حیوانات بصانع تعالی و بروز آثار در اجابت آن توجهات پس چنین امری محتاج دلیل نیست چنانکه حکایت شده که بعض از علماء میخواست در مقام تصنیف کتابی در توحید بر آید کنیزش از او پرسید که میخواهی چه بنویسی گفت کتابی در توحید گفت أفی الله شك فاطر السموات والارض یعنی آیا در وجود خدا که خالق آسمانها وزمین است شکی هست یعنی نه پس آن عالم ترك کرد نوشتن این کتاب را اگر چه میتوان گفت که نظر کنیز باین بوده که دلالت خلقت آسمانها و زمین بحدی وضوح دارد بوجود خدا خالق آنها که برای کسی شبهه نماند که برای او ذکر دلیل دیگر کنند و باغمض عین از فطری بودن و بی نیازی از ذکر دلیل کثرت دلیل بحدی است که گفته شده (الطرق الی الله بعدد نفوس المخلائق) اگر چه محتمل است که این عبارت ناظر باشد بکثرت جهات تقرب الی الله ولی اقتصار میکنم بذکر معدودی

از آنها و برای خالی نبودن این باب از ادله مقام پس میگوئیم که مدعی ما در این مقام اینست که از برای این موجودات صناعی است و از برای مصنوعات موجدی میباشد و کافی است علم بصانع داشتن علم بمصنوعیت آنها و موجد داشتن حدوث و پیدائی بعد از نبود آنها زیرا که بحکم ضرورت از برای هر فعلی فاعلی است و از برای هر پیدائی بعد از نبود موجدی است و مصنوعیت و حدوث آنها بوجودان میباشد چنانکه به روز حکمت و ظهور حسن صنعت و ابتناء بر مصلحت کاشفی است قوی از عدم استناد بسوی طبیعت و در بیشتر و بیان تفصیلی این امر در ضمن ده فصل بیان میشود .

فصل اول

چون نظر کنیم می بینیم هر موجودی بوضعی مخصوص و بهیئت صورت بسته و بحدی از طول و عرض محدود شده و در تعیینی نائل گشته یا در جای معینی نهاده شده چون آسمان بالای سر و زمین زیر پا و کوه مرتکز در غربا و هوا در بین آنها مقرر گشته و بعضی بجای خود ساکن و بیک قرار و بعضی متحرك و در توقف و انحراف از راه خود بی اختیار پس مصنوعیت از موجودات این عالم هویدا و زیر دست و اضطرار و اسیر غیر بودن از اینها پیدامیباشد چنانکه در کافی است و در صفحه ۳۰۳ و ۳۰۷ توحید در باب اثبات حدوث عالم است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند یا بن ابی العوجاء که خدائی برای خود نمیدانست را مصنوعات او غیر مصنوع (یعنی آیا تو مصنوعی یا غیر مصنوع یعنی آیا کسی تو را ساخته یا بخودی خود یافت شدی گفت (بل انا غیر مصنوع) یعنی کسی مرا نساخته پس حضرت علیه السلام فرمودند (فصف لی لو کنت مصنوعا کیف کنت تکون) یعنی بیان کن از برای من که اگر مصنوع بودی باید چگونه باشی پس ابن ابی العوجاء زمانی طولانی بفکر رفت که نمیتوانست جواب بگوید در حالیکه فشار آورنده بود در حال فکر بچوبیکه پیش رویش بود و میگفت (طویل عریض عمیق قصیر متحرك ساکن کل ذلك صفة خلقه) یعنی مصنوعیت بطویل بودن به پهنی داشتن و عمق داشتن و کوتاه بودن و متحرك و ساکن بودن است که هر یک از اینها در هر کس بوده باشد دلیل مخلوقیت است پس حضرت فرمودند یا (وان کنت

لم تعلم صفة الصنعه غيرها فاجعل نفسك مصنوعاً لما تجدد في نفسك مما يحدث من هذه الامور) یعنی اگر نمیدانی که صفت مصنوعیت غیر از این امور نیست پس خود را مصنوع گیر بواسطه آنچه می یابی از بروز این صفات درخودت و نیز در کافی روایت شده که حضرت علی بن موسی الرضا علیه وعلی آباءه و ابناؤه آلاف التحية و الثناء که فرمود به یکی از زنادقه در جمله از فرمایشات خود (انی لما نظرت الی جسدی ولم یکنی زیادة ولا نقصان فی العرض والطول و رفع المکاره عنه و جبر المنفعة الیه علمت ان لهذا البنیان بانیا فاقررت به و ما اری من دوران الفلك بقدره و انشاء السحاب و تصرف الریاح و مجری الشمس و القمر و الجموم و غیر ذلك من الآیات العجیبات المبینات علمت ان لهذا مقدرأ و منشاء) خلاصه فرمایش اینست که چون نظر میکنم بجسد خود و می بینم که امکان زیاد یا کم کردن از برای من نیست نه در طول بدنم و نه در عرض او و امکان ندارم که چیزهایی که خوش ندارم از خودم در رفع کنم و بتوانم که منفعت را بسوی خود کشم پی میبرم که از برای این بنیان (یعنی جسمم) بناکننده ایست پس اقرار و اعتراف میکنم بوجود بناکننده و صانع برای خود و چون نگاه میکنم بفلك می بینم دورانی (چرخیدنی) که نیست بقدرت خودش و می بینم پیدایش ابرها و گردیدن بادها و حرکت کردن خورشید و ماه و ستارگان در مجرای خود و غیر آنها از آیات عجیبه که بروز مصلحت و حکمت از آنها آشکار است پی میبرم که از برای آنها تقدیر و تحدید و ایجادکننده ایست

فصل دوم

دلیل بوجود صانع تقلبات و تحرکاتی که در بعضی از موجودات است که به اراده خود آنها نیست بلکه مضطربند از تقلبات و حرکات چون حرکت خورشید و ماه و بالضرورة باید محرکی از برای آنها قائل شویم چنانکه در خبر هشام بن حکم در صفحه ۳۰۵ توحید صدوق در باب حدوث عالم است (اما تری الشمس و القمر و اللیل والنهار یلجان الخ) و استدلال کرده شده بر اینکه از برای حرکت این افلاک ناچار محرکی است بحرکت چرخ کوچک ریستدگی بشم و پنبه و لذا حواله داده شده

(علیکم بدین العجائز) که چگونگی میشود چرخ کوچکی بدون محرك حرکت نکند
ولکن این چرخ بزرگ عالم بدون محرك دوران میزند

فصل سوم

دلیل بوجود صانع تغییر موجودات است چنانکه این عبارت جاری در السنه
وافواه است که (العالم متغیر و کل متغیر حادث فالعالم حادث) بیان این برهان اینکه
در تغییر زوال حالت اول و انتقال بحالت دوم است و بالضرورة باید قائل شویم بدو وجود
که وجود اول زائل و منعدم گشته و وجود دوم پیدا شده و وجود دوم در وقت وجود
اول نبوده و در آن نانی پیدا شده پس از برای متغیر دو هستی فرض میشود که هر
کدام حادثند و هر حادثی محتاج بعلت است چنانچه در خبر ابن ابی العوجا و ابن مقفع
است در کتاب توحید صدوق صفحه ۱۱۶ در باب قدرت ذکر شده (نشوک و لم یکن و
کبرک بعد صغرك و قوتک بعد ضعفک المح) مراد اینکه خالق کرد خدا - ترا در حالیکه
نبودی و بزرگ کرد تو را بعد از کوچکی و توانایت کرد بعد از ضعف - دلیل بر حدوث
و پیداشدن این امور است و باید ایجاد کننده و محدث داشته باشد بلکه قابلیت از برای
تغییر از صفات ممکن و حادث است چنانکه در قطعه از خیر ابن ابی العوجا است در صفحه
۳۰۸ توحید صدوق ذکر شده در باب اثبات حدوث عالم (انی ما وجدت شیئاً صغیراً
ولا کبیراً الا و اذ اضم الیه مثله صار اکبر) یعنی من نمی یابم چیز کوچکی و نه بزرگی
را مگر اینکه وقتیکه ضمیمه میشود بسوی او مثل او بزرگتر میگردد - پس ممکنات
قابل تغییرند و صانع لازم دارند

فصل چهارم

دلیل بوجود صانع - جریان امور بر خلاف اراده ما است - که مشاهده میکنیم در
خود مقهوریتی در واردات بر خودمان چنانکه منقول است از امیر المؤمنین صلوات الله
علیه در توحید صدوق صفحه ۲۹۸ (عرفت الله بفسخ العزائم و نقض الهمم) یعنی شناختم
خدارا بواشدن عزمها و شکسته شدن قصدها و مفاد این فرمایش اینست که جریان امور
بر خلاف اراده ما دلیل است بر بودن قاهری که زمام امور بید قدرت اوست

فصل پنجم

دلیل بر وجود صانع ابتداء عالم است بر مصالح چون نظر میکنیم بخودمان که عالم صغیر است یا بعالم کبیر می بینیم که هر چیزی بجای خود نهاده شده چنانکه معروف است فرق است بین زمینکه ناهموار است و سر آشویی و پستی دارد و زمینیکه کوزه بندی کرده اند او را که هر عاقلی فرق میگذارد بین پستی و بلندی هر یک از این دوزمین - و قسم دوم را از روی تدبیر و اراده عاقلانه میدانند بخلاف اول - پس میگوئیم بکسانی که نسبت دهند موجودات را باقتضاء دهر یا طبیعت آیا از برای دهر یا طبیعت شعور است یا شعور ندارند پس اگر بگویند شعور ندارند میگوئیم که این کارها کار آنها نیست و اگر بگویند شعور دارند پس میگوئیم کافر با اسم خدا شده اید و نام خدا را دهر یا طبیعت گذارید چنانکه در حدیث مفضل است از حضرت صادق علیه السلام بهمین مضمون

فصل ششم

دلیل بر وجود صانع بطلان دور و تسلسل است و این دلیل را حکما ذکر کرده اند که وجود موجود ضروری است پس اگر واجب باشد مطلوب حاصل است و اگر ممکن باشد محتاج بموجود است و بطلان دور و تسلسل لازم دارد واجب بودن او را پس وجود واجب الوجود قطعی است

فصل هفتم

دلیل بر وجود صانع ظهور معجزات و خوارق عادات است در دنیا که قابل انکار نیست - و دلیل است بر اینکه ربطی بدهر و طبیعت بی شعور این کارهای برجسته ندارد و از خداوند قادر توانای حکیمی این کارها سر میزند

فصل هشتم

دلیل بر وجود صانع - باور داشتن پیغمبران و امامان است آنچه را که خودشان دعوی داشتند و باور داشتن مدعی دعوی خود را بزرگترین دلیل است بر صدق مدعی مثلا پیغمبر آنقدر عبادت میکند که پاهایش ورم میکند و آیه نازل میشود (طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقی) اگر خدائی نبود اینطور عبادت نمیکرد

فصل نهم

دلیل بر وجود صانع - همین استخاره است و بتجربه رسیده که اگر خوب باشد انسان پی میبرد و اگر بد باشد بعداً ملتفت میشود - همین دلیل بر وجود خداست
والا اثری ظاهر نمیشد

فصل دهم

دلیل بر وجود صانع - مشاهده مصنوعات و مخلوقات است که بدیدن آنها علم بر وجود صانع پیدا میشود که از اثر پی بمؤثر میبرند (هل یكون بناء من غیر بان او جنایة من غیر جان) آیا میباشد بنائی بدون بنا یا جنایتی بدون جنایت رساننده اینست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرماید (عجبت لمن شك فی الله وهو یرى خلق الله) عجب دارم از کسیکه شك دارد در خدا و حال آنکه او می بیند خلق خدا را

باب دوم در صفات ثبوتیه خدایتعالی است

صفات ثبوتیه بر دو قسم است یکی صفات ذاتیه و دیگری صفات افعالیه و از جمله صفات ذاتیه قادر است یعنی تواناست و دلیل بر قدرت او فعل اوست و اگر توانا نبود خلق نمیکرد (یعنی مخلوقات و موجودات را) - و خدایتعالی مختار است یعنی مضطر نیست و فعل او با اختیار اوست بواسطه اینکه فعل مضطر از روی مصلحت بینی نیست چنانکه می بینیم آتش هر کجا که بیفتد میسوزاند بخلاف فعل اختیاری که مسبوق باراده است و اراده بر خواسته میشود از علم بفایده و چون می بینیم که کارهای خدا از روی مصلحت است قطع پیدا میکنیم که او قادر مختار میباشد و حدوث عالم هم کاشف است از اختیار و قدرت خدایتعالی عسومیت دارد نسبت بهمه چیز زیرا که نسبت ذات او بتمام اشیاء علی السویه است چنانکه تساوی دارند همه اشیاء در امکان - و خدا قادر بر کار قبیح هم هست ولی محال است که بجا آورد چون بجانی آوردن کار قبیح از جهت قبیح او غیر از ناتوانی است - و نسبت بکار محال خودش ناشدنی است نه اینکه از قصور در قدرت میباشد و از جمله صفات ذاتیه او عالم است و دلیل بر او بروز حکمت میباشد در افعال او چنانکه می بینیم هر جزئی از اجزاء عالم از انسان و غیره مبتنی بر فایده یا فوائدی است که هر

که نظر کند میگوید (ربنا ما خلقت هذا باطلا) پروردگارا نیافریدی این چیز را بی جهت و علم و قدرت خدا تعلق میگیرد بر هر چیز و دلیل بر عموم مساوی بودن آنهاست نزد باری تعالی و مداخلیت نداشتن چیزی در تعلق علم و قدرت نسبت بآنها و تغییر در جزئیات منشاء تغییر در علم نیست بلکه از قبیل دیدن هر نحوه از انحاء موجودات است در موضع مخصوصی - و از جمله صفات (حی) است یعنی زنده بلحاظ آثار حیات از او و گفته شده حیات بمعنی صحت اتصاف اوست بعلم و قدرت و در قرآن مجید خداوند عالمیان خود را باین صفت موصوف فرموده

وا از جمله صفات افعالیه مرید و کاره است - یعنی اراده دارنده و کراهت دارنده و متعلق ایند و لفظ اگر فعل عباد باشد پس مراد از آنها امر ونهی داشتن میباشد و اگر نسبت بفعل خودش باشد پس مراد علم بمصلحت و علم بمفسده است و بحسب آنچه متکلمین گفته اند و معنی اراده نکردن بنا بر این معنائی مصلحت میباشد و معنی خدا مصلحت ندانسته اینست که مصلحت ندارد که مشمول علم شود مثلا اینکه گفته میشود خدا شریک بسرای خود نمیداند یعنی شریک ندارد که مشمول علم او شود پس اختصاص دادن فعل بوقتی دون وقتی دیگر این اراده میباشد و اراده در ما عبارتست از میل و چون در خدا نسبت میل غلط میباشد گفته شده که عبارت از علم است و ممکن است که گفته شود که اراده در خدا عبارتست از نفس فعل چون غضب و رحم و بر این معنای دوم خبر وارد شده و بعضی هم قائلند این مطلب را و کراهت در ما ناخوش داشتن میباشد

وا از جمله صفات او مدرک شمرده شده یعنی عالم میباشد باموریکه بشر ادراک نمیکند آنها را مگر به آلات جسمانی و از جمله صفات ذاتیه سمیع میباشد یعنی شنواست و معنی شنوائی آنستکه عالم بمسموعات و امور شنیدنی است و از جمله صفات ذاتیه بصیر میباشد یعنی بینا و معنی بینائی علم بمبصراتست یعنی عالم بامور شنیدنی و از جمله صفات افعال متکلم میباشد یعنی سخن گوینده چنانکه در قرآن میفرماید (و کلم الله موسی تکلیما) و مراد از سخن گفتن خدا ایجاد سخن است و از جمله صفات افعال صادق میباشد یعنی راستگوینده زیرا که دروغ قبیح است و سر نمیزند کار قبیح مگر از عاجز یا نادان

و این صفت از اوصاف فعل میباشد چون خالق و رازق و از جمله صفات ازلی و ابدی است یعنی وجود او مسبوق بعدم نبوده و عدمی هم مسبوق بوجود او نخواهد شد چون واجب الوجود میباشد و عدم در او روا نبود

باب سوم در صفات سلبيه است

بعضی جمع کرده اند آنها را در این بیت

نهمر کب بود و جسم نهمرئی نه محل بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق
خدا مرکب نمیباشد چون مرکب محتاج است و حاجت در واجب الوجود ننگنجد
و جسم نیست چون جسم محتاج ب مکان میباشد و مرئی و دیدنی نیست چون در رؤیت
و دیدن معتبر میباشد جسم بودن و محل داشتن تأدیده شود و هیچکدام در خدا نمیگنجد
و خدا محل برای حوادث نمیباشد زیرا که واجب الوجود منفعل از غیر نخواهد بود
مثل سرخ شدن خجل و زرد شدن و جل چون لازم میآید متأثر از غیر شود و متأثر از غیر
زیر دست او میباشد و واجب نتواند بود و خدا شریک ندارد و از برای این موضوع دلیل
هائی میباشد آسانتر از همه اینکه اگر غیر از این خدای خدای دیگری بود او هم پیغمبر
باید بفرستد و آثار پادشاهیش دیده شود مثل اینکه اگر آتش باشد باید حرارت او
ادراک شود و اگر خورشید باشد باید روشنائی او ظاهر و دیده شود چنانکه در محاورات
میباشد و اگر پادشاه دیگر در کشور بود او هم استاندار میفرستاد و مالیات اخذ میکرد
و هر گاه در کشوری نباشد جز مالیات گرفتن برای بکنفر و حاکم نباید از طرف بکنفر
قطع پیدا میکنیم که آن کشور پادشاهی ندارد جز همان حاکم و گیرنده مالیات -
چنانکه در نهج البلاغه است که حضرت امیر المؤمنین بحضرت مجتبی می فرماید
(لو کان لربک شریک لاتتک رسله و لرأیت آثار ملکه و سلطانه) یعنی ای فرزند اگر
می بود برای پروردگارت شریکی هر آینه می آمدند ترا رسولان او هم و میدیدی
آثار ملک و پادشاهیش را - پس کافی میباشد از نفی شریک نبودن آثار شریک چون
حرارت و روشنائی نسبت به آتش و خورشید

دلیل دیگر آنکه تعدد منشأ فساد است و خدایتعالی فخر موده (لو کان فیهما آلهة

الا الله لفسدتا) یعنی بگو ای پیغمبر اگر میبود در آسمان وزمین خدایانی غیر از این خدا هر آینه فاسد میشد زمین و آسمان از جهت اختلاف در رأی یا مصلحت فعل و لزوم استناد به ریک و امثال این امور - و امانفی معانی - معنای او اینست که کیفیت و صفتی زائد بر ذات او نمیشد مثل ممکنات که ذاتی دارند و صفاتی مثل علم و قدرت و غیره - بدلیل اینکه هر گاه در خدا صفتی باشد علاوه بر ذات یا اینکه صفت قدیم میباشد پس تعدد قدما لازم آید و دلیل توحید ناقصی او است یا صفت حادث میباشد پس لازم آید که قبل از وجود این صفات خدا عاجز و جاهل بوده و هر دو غلط میباشد دیگر آنکه در بروز آثار لازم آید حاجت خدا بغیر خودش که عبارت از حاجت ذات بصفات بوده باشد و این نیز غلط میباشد پس ذات است ربس که کار این صفات از او ساخته میشود

مقصد دوم در عدل است

و معنی عدل کار بجا کردن است که ضد اوست کار قبیح و او از صفات فعل میباشد و بعضی گفته اند که عدل عبارتست از تنزیه فعل خدا از آنچه لایق باو نیست و بعضی گفته اند که منزّه بودن خداست از اینکه کار قبیح کند و هر کدام که باشد دلیل بر او علم و قدرت میباشد زیرا که مرتکب قبیح نمیشود مگر عاجز یا نادان و کسی که علم و قدرت دارد در دوران امر بین کار نیکو کردن و کاریکه بهتر از او باشد اختیار میکند بهتر را - پس اموریکه برخلاف عدل میباشد باید قائل نشویم مثل جبر چون روا نیست که بگوئیم در افعالیکه متعلق بتکلیف میباشد ما بی اختیاریم زیرا که صحیح نیست تکلیف در امر غیر اختیاری و همچنین صحیح نیست عقاب بر فعل غیر اختیاری بلکه در صورت موافقت هم صدق ثواب نیست علاوه بر اینکه در خود می بایم اختیار را زیرا که کاریکه میکنیم مسبوق باراده میباشد یعنی اول خواستن است بعد بجا آوردن میخواستیم برویم میرویم - میخواستیم بجا آوریم بجا میآوریم - مثلا میخواستیم نماز بخوانیم میخوانیم نخواهیم نمیخوانیم - یا العیاذ بالله هر معصیتی بخوانیم بجا میآوریم و اگر نخواهیم بجا نمیآوریم و نیست معنی اختیار مگر مسبوق بودن فعل باراده و پیدا

است فرق بین حرکت دست از جهة رعشه داشتن و بین حرکت دادن دست از روی اختیار (تنبيه احقر مرتضى بن محمد رضا - در ردصوفيه که قائل بجبر بوده اند مفصلاً آیات و اخبار را ذکر کرده ام با آنجا رجوع فرمائید از صفحه ۸۰ تا ۱۱۵) و در عدل مطالبی است که غالباً در السنه و افواه می باشد که ظاهر آن منافات با عدل دارد که پاره از آذر در کتابی جداگانه بنام دقائق العدليه ذکر شده مراجعه فرمائید - و در اینجا سزاوار است تنبيه با موری

اول اینکه اگر کسی گوید خدا چرا گناهکار را آفرید با اینکه علم داشت بجهنم میرود جواب اینستکه بجهنم رفتن آنها بواسطه گناه منافی نیست به فیض بودن خلقت برای بهشت و نیافریدن منع فیض است از باری و دخول جهنم مستند است بقول عاصی و علم خدا علت فعل گناه نمی باشد زیرا که فعل تابع وجود متعلق است نه باعث او مثل دیدن دیوار که بودن دیوار باعث دیدن اوست نه اینکه دیدن باعث پیدا شدن دیوار می باشد - امر دوم نسبت بعالم ذر - که بعض عوام میگویند هر چه آنجا قبول کردیم همانست این سخن منافات با عدل دارد - و عالم ذر عالم بر خود گذاردن و ارادات و صادرات از خود که در این نشانه می باشد نبوده - بلکه عالم مقطور شدن و قبول توحید بوده چنانکه اخبار مستفیضه ناطق باو می باشد و شیخ بهائی گفته

در روز است بلی گفتمی امروز بیستر لا خفتی

امر سوم - بعد از قطعی بودن عدل الهی عبارات ظاهره در خلاف اگر یافت شود برای او ظهوری نیست با این قرینه قطعیه و برای او معنای مناسب است بالقطع و الیقین چنانکه بنای محاورات بر اینست مثل اینکه هر گاه کسی که خدا را منزّه داند از جسم بودن بگوید دست خدا بالای دستهاست مرادش از دست قدرت می باشد

مقصد سوم در نبوت است

و ان عطیه است از خدایتعالی برای بعضی از افراد بشر بخر دادن او با موردینیه تنها یا امور دینیه و دنیویه در باره خودش یا خودش و غیر خودش خصوصاً یا عموماً بدون توسط بشر چنانچه گفته شده (النبی هو الانسان المخبر عن الله بغیر واسطه احد من البشر) یعنی نبی انسانی است خبر دهنده از جانب خدا بدون واسطه یکی از بشر

و لفظ نبی یا از نبأ است بمعنی خبر است یا از نبوه است که بمعنی رفعت میباشد و بعضی نقل کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که انبیاء و مرسلین بر چهار طبقه هستند طبقه اول خبر داده میشود در نفس خود و تجاوز بغیر نمیکند - طبقه دوم می بیند در خواب و میشوند صدارا و معاینه نمیکند او را در بیداری و مبعوت نمیشود بسوی احدی طبقه سوم در خواب می بیند و می شنود صدارا و معاینه میکند ملك را و فرستاده شده بسوی طایفه - طبقه چهارم - می بیند در خواب و می شنود صدرا را و معاینه میکند در بیداری مثل او لو العزم - و کلام در این مقصد بحسب نبوت عامه و خاصه ثبوتاً و اثباتاً در دو باب میباشد باب اول در نبوت عامه است و انجام مرام در این باب در ضمن سه مبحث میباشد

مبحث اول در فوائد بعثت است

و در این مبحث ده امر ذکر میشود - امر اول - اعتضاد عقل است بنقل در آنچه عقل ادراک میکند چون ادراك وحدت صانع جلت عظمته پس محکم میشود عقیده بعد از تصدیق پیغمبر «ص» آنچه را عقل فهمیده و اطمینان حاصل میشود و استفاده از بعثت در آنچه عقل ادراک نمیکند مثل احکام شریعت و بعضی از مطالب اصول چون معاد جسمانی بلکه نفی معانی در توحید و امثال آنها - امر ۲ - ازاله خوف برای کسیکه خود را مملوك خدایتعالی داند و افعال را تصرف در ملك غیر داند و در غیر ضروریات هر فعلی را چون تصرف در ملك غیر است بدون اذن مالك قبیح شمرد و متزلزل باشد و بعد از آمدن شرع و علم باباحه تزلزل و خوف از او زائل شود - امر ۳ - استفاده حسن و قبح و خیر و شر در آنچه عقل استقلال ندارد زیرا که عقل بشر کوتاه تر از آنست که هر مصلحتی و هر مفسده و هر خیر و هر شر را بداند چنانکه دیده میشود که بعد از هزار سال و چیزی برای بعضی از او حدی مردم کشف شود سری از اسرار بعضی از احکام چون خاك مال کردن ظرف بسبب زبان زدن سگ یا حرمت مشروبات محرمة یا بعضی ما کولات چون لحم خنزیر و همچنین استفاده منفعت داشتن بعضی از اغذیه و همچنین کیفیت اکل و شرب و حدود آنها - امر ۴ - حفظ نوع انسانی است - بیان اینکه در انسان

ودیعہ گذارده شده شهوة و غضب و از طرف دیگر مدنی الطبع است یعنی در زندگی محتاجند
بماونت یکدیگر پس بودن شهوت و غضب با لزوم خلطه و آمیزش مقتضی تنازع و
تساجر است بواسطه اینکه هر چیز که محل توجه و میل کسی باشد محل توجه و میل
دیگری خواهد بود و هر يك جالب او خواهند بود و همچنین در طرف نفرت پس در دفع
تنازع و تساجر محتاجند به تعیین حدود که از برای هر کس حد معینی باشد که تجاوز
از او نکنند با مطاعیت تحدید تا لازم الاتباع باشد و تحدید حق مطاع تحدید مالک رقاب
و مولای عباد است که خدا باشد و مبین آن حدود کتاب الهیست و آورنده او پیغمبر است
امر ۵- تکمیل نفوس ناقصه هست بتوسط بیان و ترغیب و ترهیب بتخلی از زرائل صفات و
تعجلی بفضائل صفات و ترقی از حسیض بهیمیت با وج مقام انسانیت امر ۶- بیان ثواب و
عقاب اخروی که عقل راه ندارد بآنها برای انبعاث بسوی افعال حسنه و انزجار از کردار
سیئه و محققین ذکر فرموده اند از فوائد بعثت اموری زائد بر اینها - امر ۷- میتوان گفت که
عمده فایده بعثت بسط بساط خداشناسی و خدا پرستیت در میان مردم که برای این
امر مردم آورده شده اند در این نشانه بدلیل (ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون)
و (كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف و خلقت الخلق لکنی اعرف) و نوع بشر تا لقاء
نکنند بآنها معارف حقه را نه در ضروریات توجه افکنند و نه در نظریات اعمال نظر
کنند لذا دیده میشود که هر کس در هر طایفه که نشو و نما دارد سطحی و بی تأمل
بمسلك آنها سلوک میکند و در عبادات راهی نیست کسی را بسوی مخترعات شرعیه
از قبیل نماز و حج و محقق اطاعات بشناختن امر و محرك بودن امر است یعنی در فرمان
برداری علم بفرمان معتبر میباشد و لو اجمالا بلی جنس تذلل یعنی اظهار ذلت کردن شاید
تحقق او توقف ندارد بوضع معینی چون تذلل کفار برای اصنام و کیف کان بعثت انبیاء
از لطف گذشته منشأ خداشناسی و واداری بخدا پرستی و بازداری از هوا پرستی است
پس شبهه در وجوب بعثت نمیباشد - امر ۸- از فروغ عدل است بعثت انبیاء و در آنچه
عقل با و راه ندارد تأسیس است و در آنچه عقل دلالت دارد تأکید میباشد - امر ۹-
اینکه در خلقت بنی نوع بشر مراعات شده حصول منفعت عاید به ایشان به بیان اینکه

فعل حکیم بدون غرض نیست و غرض هم بیرون نیست از نفع و یا ضرر و نتوان گفت غرض ضرر است زیرا که ضرر رادع است نه باعث و از آنجائیکه خداوند عالمیان واجب الوجود است و واجب الوجود محتاج به ماسواه خود نیست پس باید گفت که منفعت باعثه بر خلقت منفعتی است که راجع بعباد است و نتوان گفت که محل رسیدن آن منفعت دنیا است باینکه این خورد و خوراک و سایر التذات دنیوی غرض از خلقت الهی بوده زیرا که در مقابل آنها ابتلائاتی است بسیار ناگوار و مصائب و آلامی است سوزنده و سوگوار بحدی که بسیاری از مردم مکر رطلب مکر میکنند پس باید آن منفعتی که غرض از خلقت شده در سرای دیگر بدست آید و آوردن در این نشأه مقدمه باشد از برای نائل شدن بآن منفعتها و از آنجائیکه راهی برای افراد بشر نیست که بسبب چه کاری در این نشأه میرسیم بمنفعت نشأه دیگر پس ناچار باید اشخاصی بیانند و ما را خبر دهند باموریکه در این نشأه بجا آورده شود و نتیجه آنها را در نشأه دیگر بدست آوریم و آن اشخاص انبیاء هستند - امر ۱۰ - اینکه عقول بشر کوتاه تر از آنست که برسند بتمام مصالح و مفاسد نفس الامریه و خیر و شر و اقیهه پس یکی از فوائد بعثت اعلام بشر است باموریکه عقول آنها قاصر میباشد و امور دیگری در حسن بعثت متکلمین ذکر کرده اند که این مختصر گنجایش آنها را ندارد و ظاهر شد از این امور که در حسن بعثت گفته شده لزوم بعثت است

مبحث دوم در ذکر صفات انبیاء است

وانجام مرام در این مبحث در ضمن سه امر میباشد - امر اول - باید منزله باشند از نقائص بشریه و خالی باشند از اموریکه باعث نفرت طباع میباشد از حسب و نسب و کردار و عوارض غیر اختیاریه از مرض و مصائب و مثل اینها - امر دوم - از آنجائیکه خداوند عالمیان مقدم داشته آنها را باید جهات تقدم در آنها باشد پس در تمام صفات کمالیه باید اکمل باشند از سایر افراد بشر - امر سوم - از آنجائیکه باید متبع باشند از اقوال و افعال باید معصوم باشند زیرا که بدون عصمت و ثوق بقول و فعل و تقریر آنها نمیشد ولو از جهة سهو چه رسد باحتمال تعمد برخلاف واقع

مبحث سوم

باید مردم قطع پیدا کنند بیعت الهی زیرا که بعثت واقعی بدون علم باو بیفایده میباشد برای مردم پس محتاجند مردم بطریق ثبوت وطریق ثبوت انبیاء یکی ازدو امر میباشد یکی اخبار پیغمبر ثابت النبوه و دیگر معجزه - و معجزه عبارتست از خرق عادت که از قدرت بشر خارج باشد و او فعل خداست برای تصدیق پیغمبر در دعوی نبوت و از آنجائیکه خدا تصدیق کاذب نمیکند بصدور معجزه قطع حاصل میشود بصدق پیغمبر در دعوی نبوتش - و بدانکه چنانکه غیر ممکن هر گاه صورت پذیر شود خرق عادت میباشد همچنین هر گاه ممکن غیر ممکن شود او هم خرق عادت است مثل اینکه کسی بگوید من پیغمبرم و دلیل من آنستکه نتوانید دست خود را بر سر رسانید و آنرا صرفه گویند - چون کلام باینجا رسید مناسب افتاد که بگوئیم یهود و نصاری با تصدیق نداشتن آنها نبوت پیغمبر آخر الزمان را صلوات الله علیه دلیلی ندارند بر اثبات نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام زیرا که نه معجزه از آنها فعلا موجود است و نه تواتری در اخبار از معجزات حاصل میباشد از جهة انقطاع همد تواتر در این دو فرقه بواسطه اینکه کشتن بخت النصر از یهود بحدی که نماند از آنها عدوی که قیام تواتر باو شود و همچنین کشتن یهود از اتباع حضرت عیسی بحدی که نماند از آنها جز معدودی که تواتر بآنها حاصل نمی شود پس راه اثبات نبوت منحصر خواهد بود بخبر دادن پیغمبر ثابۃ النبوه که امروز خاتم الانبیاء باشد که این دو طایفه تصدیق نبوتش را ندارند

باب دوم در نبوت خاصه است

بدانکه محمد بن عبد الله صلوات الله علیه و آله دعوی فرمود که من پیغمبر آخر الزمانم و بر طبق او علاوه بر تصدیق کتب سماویه معجزاتی آورد و اگر کسی بخواهد تفصیل اول را که (تصدیق کتب سماویه) باشد پس رجوع کند بکتابی که علماء یهود و نصاری بعد از اهداء بدین اسلام تألیف فرموده اند مثل فخر الاسلام و امثال آنها - و کتبی که علماء

اسلام در آنها متعرض اینمقام شده اند حتی شمس سماه ققاهه آقای آقا شیخ جعفر کبیر قدس سره در کتاب کشف الغطاء و همچنین علم بتفصیل امرثانی پس مرجع کتبی است که در آن باب نوشته شده اگرچه این سطور معدوده گنجایش ذکر تفصیلی باره از آنها را ندارد - لیکن برای خالی نبودن مقام از تعرض مختصری از یکی از آنها میگوئیم - قرآن مجید از معجزات باقیه آن بزرگوار میباشد و فعلاً تحدی میکند بعالمیان که اگر میتوانید يك سوره کوچکی مثل یکی از سوره های من اثبان کنید پس بیاورید که میفرماید (فأتوا بسورة من مثله) و اگر توانسته بودند آورده بودند و اگر آورده بودند بما میرسید از جهة وفور داعی در ابطال دعوی زیرا که علاوه بر حسادتیکه گویا جبلی بشر میباشد - يك تابی - (ابا داشتن) از قبول در آنها هست خصوصاً نوع عرب که با علم بحقیقت دشوار است بر آنها که زیر بار کسی بروند هر گاه یکی از جنس خودشان بگویند بآنها که باید از من بشنوید آنچه بگویم و الا میکشم شمارا و اموال شمارا میبرم و زنهای شمارا چون کنیزان متملك میشوم و عقب نشاننده من از این دعوی و اقدام چیزی نیست مگر آروندن مثل يك سوره از سوره های قرآن و از جمله آن سوره ها سوره مبارکه (انا اعطیناک الکوثر) میباشد و سوره (قل هو الله احد) است که يك سطر بیش نمیباشد و هر عاقلی قطع پیدا میکند که در دوران امر بین امر ممکنی و بین امریکه دشوار است بر نفس هیچ عاقلی بر خود نمیگذارد امر دشوار را با امکان امر ممکن پس معلوم میشود که امکان نداشتند که بیاورند و اگر توانسته بودند آورد، بودند و اگر آورده بودند بما میرسید

مقصد چهارم در امامت است

در این مقصد يك مقدمه و چند بحث و دو باب ذکر میشود - اما مقدمه - پس گفته میشود که امامت عبارت میباشد از ریاست عامه در امور دین و دنیا بنیابت از پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای شخصی از اشخاص - پس نه هر کس که بر او واجب شد تنبیه غافل و ارشاد جاهل یا لازم باشد بر او امر بمعروف و نهی از منکر او امام باشد و چه بسا افکننده شود قید نیابت و اراده شود اعم از پیغمبر چون (جاعلك للناس اماما)

(نسبت بحضرت ابراهیم) بحث اول

بدانکه متکلمین شیعه استدلال فرموده اند بر لزوم امام باینکه امامت لطف است و لطف بر خدا واجب میباشد و مراد از لطف نزدیک کننده بر طاعت و دور کننده از معصیت میباشد به بیان اینکه هر گاه در مردم رئیسی باشد مطاع که بترسند از سطوتش و وادار آنها را بر طاعت و وعده احسان دهد بر او و باز دارد از معصیت و تهدید کند بر او ناچار مردم نزدیک شوند بطاعت و دور شوند از معصیت. اما وجوب او عقلا لزوم نقض غرض است در صورت ترك - و علامه حلی قدس سره در نهج المسترشدين فرموده لطف هر گاه فعل خدا باشد واجبست بر او فعل و هر گاه فعل مکلف باشد واجبست بر خدا اعلام و واجب نمودن بر او - انتهى - اما غرض بودن طاعت - دلیل بر اوست (ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون) یعنی نیا فریدم جن و انس را مگر اینکه عبادت کنند - و فعل خدا در مسئله امامت تعیین امام است و فعل مکلف نصرت کردن میباشد - بدانکه لزوم وصی در فرض بقاء دین است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و حاجت امت در این فرض باموری میباشد - اول - اثبات دین برای کسیکه نزد او ثابت نیست ولو با آوردن معجزه یا جواب از مسائلیکه او را امتحان حقیقت دانند دوم - بیان احکام برای محتاجان به بیان چه آن حکم در کتاب (قرآن) باشد و نتوانند تطبیق کنند یا نباشد و حکم و دبعه باشد نزد وصی - سوم - اجراء احکام - از جهة عدم ملازمت بین علم و عمل - چهارم - حفظ احکام از زیاد و کم شدن یا تبدیل شدن پنجم - برای اموریکه متعلق با اجتماعیات آنهاست که بدون رئیس نشاید از قبیل جنگ و دفاع و تقسیم و غیره و کلام در این مقصد در دو باب است

باب اول

بدانکه آن جهتی که در لزوم بعثت انبیاء و رسل است بعینها در مورد نصب اوصیاء موجود میباشد زیرا که لزوم بعثت برای تعیین احکام الهی است یا نظم امور معاشیه عباد میباشد در وادار کردن آنها در قیام بوظائف خود و تعدی نکردن از حدود خود و پیدا است که این حاجت گسیخته نمیشود بفوت پیغمبر پس لازم است در فرض بقاء

حاجت بعث یا نصب نائث مناب او - اردوم - از آنجائیکه بیان احکام و واداری اشخاص بجای خود توقف دارد بر علم با احکام و تطبیق آنها در موارد توقف دارد اطمینان مردم بر علم آنها بمعصوم بودن آنها از خطا پس علم و عصمت معتبر میباشد در اوصیاء انبیاء چنانکه در وجود خود انبیاء معتبر است - امر سوم - بدانکه لازم میباشد منصوب بودن آنها از جانب خدایتعالی از جهة توقف معرفت علم و عصمت بر بیان کسیکه عالم بآنهاست زیرا که علم و عصمت امر محسوس نمیشود و لذا خواه نصیر الدین طوسی فرموده (العصمة تقتضی التنصیب) - امر چهارم - بدانکه نظم در امور معاشیه لازم دارد ریاستی بر افراد بشر که اطاعت کرده شوند در او امر و نواهی بر آنها و لذا تعریف کرده اند متکلمین امامت را باینکه امامت عبارت میباشد از ریاست در امر دین و دنیا و مخفی نماند که لزوم اطاعت در صورتی است که منتهی شود بامر خدا که مالک الرقاب عباد میباشد و بمجرد قرارداد لزوم اطاعت نیاید و هر که را واجب الاطاعه حقیقی واجب الاطاعه قرار دهد واجب الاطاعه میشود هر که باشد نهایت اینست که حکیم علی الاطلاق این ریاست را ندهد مگر بکسی که مستوجب باشد و آنکسی است که در تمام صفات جمیله افضل و برتر باشد بر سایر افراد زیرا که حکیم مقدم ندارد مگر کسی را که جهت تقدم در او باشد - امر پنجم - بدانکه اعلام خدا عباد را بوصایت وصی پیغمبر بیکدیگر از دو امر است یکی خیر دادن پیغمبر یا امام ثابته الامامه و دیگری معجزه که فعل خدا میباشد در تصدیق مدعی امامت چون اثبات نبوت انبیاء

باب دوم

در ثبوت امامان دوازده گانه است

وانجام مرام در ضمن اموری است - امر اول - بدانکه بحسب سخنان گذشته پیغمبر رحمت صلوات الله علیه از دنیا رحلت نفرموده مگر بعد از آنکه منصوت فرموده باشد کسی را که بیان کند احکام الهی را و منظم فرماید امور دنیوی مردم را و جلوگیری کند از تعدی هر کس از حد خود و حفظ کند دین را از تبدیل و زیاده و نقصان و از آنجائیکه بحسب اتفاق فریقین منصوب نفرموده غیر علی علیه السلام را باید منصوب

فرموده باشد علی علیه السلام را در امر خلافت پس بحسب مقدمات گذشته علم
اجمالی حاصل می‌باشد بخلیفه بودن علی علیه السلام از راه لزوم منصوب بودن و قطع
بعدم منصوب بودن دیگران

بطوریکه گذشت خداوند حکیم تقدم ندهد مگر بکسی که در او جهة تقدم باشد
واز آنجائیکه امیر المؤمنین علیه السلام در صفات که الیه و فضائل نفسانیه مقدم بر همه
بوده پس باید خداوند عالمیان ریاست بر عباد را برای او پسندیده باشد پس از طریق
افضلیت هم علم اجمالی حاصل است به نصب امیر المؤمنین علیه السلام - امر دوم -
چون شناختی که ثابت نمیشود امامت امام مگر به نص پیغمبر «ص» از جانب خدا یا نص
امام ثابته الامامه یا معجزه -

بدانکه نصوص و معجزاتی قائم است در منصوبیت امیر المؤمنین علیه السلام و ذکر
میکنم در اینجا پاره از آنها را - یکی آیه شریفه (انما ولیکم الله ورسوله و الذین
آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون) بیان استدلال باین آیه
شریفه اینستکه لفظ ولی قطع نظر از قرائن ظاهر است در اولی با مر یعنی کسیکه کار
بدست اوست و بملاحظه قرائن مقام نص است لفظ ولی در اولی با مر که احتمال غیر
از او در این آیه نمیرود بملاحظه اینکه دوست و ناصر و امثال آنها توقف ندارد
تحقق آنها بآنچه در این آیه توقف داده شده از اقامه صلوة و دادن زکوة در حال رکوع
و غیر از این ممکن نیست که در این آیه گفته شود که عطا فرموده خداوند عالمیان
منصب ولایت را بکسیکه دارای این دو وصف بوده و باجماع مفسرین این آیه نازل
شده درباره امیر المؤمنین صلوات الله علیه و از آنجائیکه حکمت متقضی این بوده که
اشاره شود بولایت امیر المؤمنین به تطبیق نمودن مردم صفات محسوسیه را در منافات
ندارد اتیان بلفظ جمع اگر چه بعضی فرموده اند که این قصه برای همه ائمه اتفاق افتاده
و بعضی فرموده اند که تعبیر بلفظ جمع از باب تعظیم است و از جمله کسانیکه تصریح
کرده اند باینکه این آیه در شأن امیر المؤمنین است ثعلبی است بحسب آنچه علامه
حلی قدس سره در الفین و منهاج الکرامه آورده که بسند خود نقل کرده ثعلبی از ابی ذر

غناری رحمة الله عليه که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله باین دو گوش
 و اگر نشنیده باشم پس کرشوم و دیدم باین دو چشم و اگر ندیده باشم پس کور شوم که
 میفرمود پیغمبر خدا «ص» (علی قائد البربره قاتل الکفره منصور من نصره مخذول من خذله)
 یعنی علی کشاننده مردم است بسوی بهشت و کشنده کفار است و هر کس یاری او کند
 منصور است و هر کس او را واگذار کند مخذول است آگاه باشید که من نماز کردم
 با رسول خدا «ص» روزی نماز ظهر را پس سؤال کرد سائلی در مسجد پس کسی چیزی
 باو نداد پس بلند کرد سائل دستش را بسوی آسمان و گفت خدایا شاهد باش که من
 سؤال کردم در مسجد رسول خدا «ص» پس کسی چیزی بمن نداد و علی علیه السلام در
 رکوع بود پس اشاره کرد بسائل بانگشت کوچک دست راستش و انگشتری در آن
 انگشت بود پس رو آورد سائل تا اینکه گرفت انگشتر را از انگشت کوچک حضرت
 و این در نظر پیغمبر بود پس چون پیغمبر از نماز فارغ شدند بلند کرد سر خود را بجانب
 آسمان و گفت (اللهم ان موسى سئلك فقال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری
 و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیراً من اهلی هارون اخی اشدد به
 ازری و اشرکه فی امری کی نسبحك كثيراً) یعنی خدایا بدرستی که موسی مسئلت
 نمود از تو پس گفت پروردگار اعطا کن بمن شرح صدر و میسر گردان از برای من
 امر مرا و گره از زبان من بردار تا بفهمند سخن مرا و قرارده از برای من وزیر از اهلم
 که هارون برادرم باشد و محکم کن باو پشت مرا و شریک کن او را در امر من تا
 بسیار تسبیح کنم تو را و بسیار ذکر کنم تو را پس فرو فرستادی بسوی او فرمایشی که
 قرآن ناطق باوست (سنشده عضدك باخیک و نجعل لکم سلطاناً فلا یصلون الیک ما بآیاتنا)
 یعنی عنقریب است که محکم کنیم بازوی ترا برادرت و قرار دهیم از برای شما غلبه که
 پس نرسند بسوی شما بآیات ما (اللهم وانا محمد نبیک و صقیك اللهم فاشرح لی
 صدری و یسر لی امری و اجعل لی وزیراً من اهلی علیاً اخی اشدد به ظهری) یعنی
 خدایا منهم محمد پیغمبر و برگزیده تو ام خدایا شرح صدر بمن عطا کن و میسر کن از
 برای من امر مرا و قرارده از برای من وزیر از اهل من که علی برادرم باشد محکم

کن باو پشت مرا - گفتم ابوذر هنوز کلام رسول خدا «ص» تمام نشده بود که نازل شد بر او جبرئیل از جانب خدای متعال پس گفت یا محمد بخوان پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله چه بخوانم عرض کرد بخوان (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون) و نقل فرموده علامه در منهاج الکرامه از فقیه ابن معازلی الواسطی شافعی که او نقل کرده از ابن عباس که او گفته اینکه این آیه نازل شده در شأن علی «ع» و گفته (الولی هو المتصرف و قد اثبت له الولاية فی الامه کما اثبتها الله لنفسه و لرسوله «ص») یعنی ولی در این آیه بمعنی متصرف در امر است و بتحقیق اثبات فرموده خدا تعالی از برای علی و لایق را در امت همچنانیکه اثبات فرموده برای خودش و برای پیغمبرش - و دیگری آیه شریفه (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس) علامه حلی نقل فرموده اتفاق مفسرین بر اینستکه این آیه وارد شده در شأن امیر المؤمنین علیه السلام که خلاصه آن آنستکه و قتیکه پیغمبر صلوات الله علیه مراجعت میفرمود از حجة الوداع بحسب بعضی از روایات که بعضی علماء عامه ذکر کرده اند در تذکرة الائمة (۱۲۰۰۰۰) هزار نفر در رکاب حضرت بودند جبرئیل آورد این آیات را که حاصل مراد از آنها اینستکه ای پیغمبر برسان ب مردم امری که فرو فرستاده شده است بسوی تو و اگر نرسانی مثل آنستکه هیچ پیغمبری نکرده و خدا تو را نگاه میدارد از مردم پس میگوئیم که چه مطلبی بوده که تمام مطالب و احکام منوط بوجود او بوده غیر از امر ولایت که امام حافظ احکام پیغمبر است و بقاء دین او موقوف است بنگاهدارنده او که او وصی و خلیفه پیغمبر است - و دیگر اینکه غیر از ریاست در امر دین و دنیا چه مطلبی است که هر یک از ابناء دنیا طالب او باشند و پیغمبر خائف بر طرفیت آنها باشد در او و دارد که جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و عرض کرد پروردگارت سلامت را میرساند و میفرماید (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک) یعنی ای پیغمبر برسان آنچه فرو فرستاده شد. است بسوی تو از پروردگارت در باره علی پیغمبر فرمودند (ان قومی حدیث و اعهد بالاسلام فاخشی ان یضطربوا و لایطیعوا) یعنی قوم من تازه عهدند باسلام

یعنی هنوز محکم نشده است امر اسلام در قلوب آنها پس میترسم که مضطرب شوند و اطاعت نکنند پس جبرئیل صعود نمود و فردا روز نازل شد بر آنحضرت و حضرت فرود آمده بودند در موضعی که او را غدیر مینامیدند پس آورد (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته) یعنی ای پیغمبر برسان مأموریت خود را و اگر نرسانیدی مثل اینستکه هیچ پیغمبری نکرده در این بار فرمودند (اخشى من اصحابی ان یخالفونی) میترسم از اصحابم که مخالفتم کنند جبرئیل صعود کرد و روز سوم بر حضرت نازل شد و در جایی فرود آمده بودند که او را غدیر خم مینامیدند آورد (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس) یعنی ای پیغمبر برسان بمردم آنچه فرود فرستاده شده بسوی تو از پروردگارت و اگر نرسانیدی مثل اینستکه هیچ پیغمبری نکرده و خدا نگاه میدارد تو را از مردم پس پیغمبر صلوات الله علیه همینکه شنید از جبرئیل نگهداری خدا را فرمود بخوابانید شترم را بخدا قسم که از این مکان حرکت نمیکنم تا برسانم رسالت پروردگارم را پس امر فرمود از جحاز شتر منبری برپا کردند و رفتند بالای منبر و علی را با خود برد و خطبه بلیغۃ انشاء فرمود پس در آخر خطبه فرمود (یا ایها الناس السمت اولی بکم منکم) یعنی آیا اولویت ندارم در امور شما از خود شما عرض کردند چرا یا رسول الله پس فرمود برخیز یا علی پس گرفت دست امیر المؤمنین را و چنان بلند نمود که سفیدی زیر بغلش نمایان شد و بنا بنسخه سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد پس فرمود (الا من کنت مولاة فهذا علی مولاة) یعنی آگاه باشید که هر کس من اولی بامور او هستم از خودش علی اولی بامور او هست از خودش پس دعا فرمود (اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من اخذله) و از منبر بزیار آمدند و مردم آمدند با علی بیعت نمودند و اول کسیکه بیعت نمود عمر بن الخطاب بود و گفت (بیخ بک یا ابوالحسن اصحاب مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه) یعنی به به ای ابوالحسن گردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه

بدانکه قصه غدیر خم حجة و اوضحه است بر نصب امیر المؤمنین «ع» در امر خلافت زیرا

صدور این عبارت فی الجمله از متواترات است چنانکه علماء عامه خالی نگذارند کتب خود را از ذکر این حدیث شریف و بعضی از آنها ذکر کرده اند رسیدن عدد طرق این حدیث را به صد و پنج طریق و بعضی از علماء عامه نقل کرده اند از ابی المعالی جوینی که گفت من مشاهده کردم کتابی را در بغداد بدست صحافی و در آن کتاب بود روایات این خبر که نوشته بود بر او (المجلد الثامنة والعشرون من طرق من كنت مولاه فعلى مولاه ویتلوه المجلد التاسع والعشرون) پس حدیثی که طرق صدور او در بیست و نه جلد کتاب نوشته شود کجا جادارد شبهه در تواتر او زیرا که نیست تواتر مگر رسیدن کثرت طرق او بحدی که عادتاً محال باشد اجتماع اشخاص کثیری بر کذب - و اما دلالتش پس بر دو قسم است لفظیه و فعلیه - اما لفظیه پس شبهه در این نیست که لفظ اولی - بکم منکم که متعلق استفهام واقع شده مراد ریاست در امر دین و دنیا است بواسطه اینکه معنی عبارت اینست که آیا من نیستم اولی بامور شما از خود شما یعنی در وقت مزاحمت اراده من بر اراده خودتان اراده مرا باید معمول سازید و همین معنی و جوب با اطاعت است و شبهه در این نیست که این استفهام توطئه است از برای مطلب دیگر زیرا که مخاطبین شبهه در این معنی نداشتند و ذکر این استفهام برای تفریع (الا من كنت مولاه فهذا على مولاه) بوده و شبهه در این نیست که عبارت (الا من كنت مولاه فهذا على مولاه) اعلان است باینکه آن عنوانیکه از برای من است بعینه از برای علی است پس باید آن عنوان که از برای خود بطریق یقینی الثبوت اظهار داشته همان ریاست در امر دین و دنیا باشد که اعتراف گرفت از مخاطبین ثبوت او را برای خودش اما فعلیه - پس هر عاقلی تصدیق میکند که نگاهداشتن خلق کثیری در یک بیابان در هوای گرم برای یک امر مهمی بوده و غیر از امر ولایت چیز دیگری لزوم بیان ندارد زیرا که سلطنت است که مطمح نظر ابناء دنیا است و نزاع و جدال بر سر آن میشده در هر دوره و نیز میتوان گفت که هر گاه پادشاهی عمرش با آخر رسیده باشد و رعایای خود را جمع کند و کسی را بجای بلندی با خود ببرد و دست او را بگیرد و نشان مردم دهد خود فعل دلالت دارد که بعد از من این شخص را بشناسید پس خود نشان دادن

پیغمبر صلوات الله علیه امیر المؤمنین علیه السلام را در مجمع امت در موضعی که میخواستند متفرق شوند بعد از آن موضع معنیش آنستکه بعد از من علی بجای من است و چه بسیار بی ادبی هست بساحت قدس پیغمبر «ص» آن کسیکه کفار هم اذعان دارند بزرگی او را و عقل و حکمتش را که خلق کثیری را در هوای گرم در زمان ممتدی معطل سازد در سخنی که فهمیده نشود مضمون او یا اعلان فرماید امریکه همه دانند و با اینکه اگر هم ندانند لازم نباشد بیان او - بدانکه سبط ابن جوزی (یوسف) که یکی از مشاهیر علماء عامه است در کتاب تذکرة الائمة نقل کرده از ابو حامد غزالی در کتاب سر العالمین بعد از حکایت از عمر بن الخطاب در غدیر خم در وقت بیعت او با امیر المؤمنین علیه السلام (بخ بخ یا ابالحسن اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة) یعنی به به ای ابوالحسن گردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه یعنی گردیدی صاحب طاعت من و طاعت هر مؤمن و مؤمنه - ابو حامد میگوید (هذا تسلیم و رضاع و تحکیم ثم بعد هذا غلب الهوی حباً للریاسة و عقد البنود و خفقان الرایات و ازدحام الخیول فی فتح الامصار و امر الخلافه و نهیها فحملهم علی الخلف فبنوده و راع ظهورهم و اشتر و ابه ثمناً قليلاً فبئس ما یشترون) یعنی این قول عمر مسلم داشتن و رضایت داشتن و اعتراف بحکومت امیر المؤمنین داشتن است پس بعد از آن بعد از اعتراف یعنی بعد از پیغمبر غالب شد بر او هوی از جهت محبت ریاست و بستن علمهای بزرگ یعنی لشکر فراهم نمودن و حرکت دادن علمها و ازدحام سواران در گرفتن شهرها و امر و نهی کردن از روی عنوان خلافت پس و ادار کرد این حب دنیا بر اینکه خلاف حق کنند پس انداختند حق را بعقب سر و فروختند حق را بثمان قلیلی پس بد معامله کردند

و از جمله نصوص و آمده در شأن امیر المؤمنین در خلافت او حدیث منزلت است که توصیف شده است بتواتر چنانچه خواهد نصیر الدین طوسی در تجرید چنین تعبیر فرموده (والحدیث المنزلة المتواتر) و متن خبر اینستکه (انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانیبی بعدی) یعنی مقام تو از من مقام هارون است نسبت بحضرت موسی و مقام هارون نسبت بحضرت موسی معاونت داشتن و شرکت در تبلیغ مقصد

الهی است و واضح است که پیغمبر و وصی او هر دو شرکت دارند در تبلیغ و تبیین احکام و اجراء و انفاذ آنها مثل دو پیغمبر یکه شرکت داشته باشند در يك امر چون حضرت موسی و هارون آری وصی پیغمبر مطالبش بتوسط پیغمبر است و دو پیغمبر که شرکت داشته باشند در عرض یکدیگرند و در امر شرکت فرقی نیست که زمان اقدام هر دو متحد باشد یا مقارن باشد پس ظاهر شد که در دو مقام هر دو شرکت دارند ولی یکی بعنوان نبوت و دیگری بعنوان وصایت و بعضی چنین تقریر نموده اند که استثناء دلیل عموم است و از جمله منزلتی که از برای هارون بوده نسبت بحضرت موسی منزلت خلافت بود پس از برای امیر المؤمنین صلوات الله علیه باید منزلت خلافت باشد تا موافق شود با حضرت هرون در مستثنی منه و از جمله نصوص آیه مباحله است که امیر المؤمنین نفس پیغمبر خوانده شده یعنی خود اوست و واضح است که مراد این نیست که علی و پیغمبر با اینکه متعددند متحد باشند بلکه مراد اینست که در تمام صفات و خصال مثل هم هستند اگر چه مرتبه پیغمبر صلی الله علیه و آله فوق مرتبه امیر المؤمنین است ولی چنان نزدیکند یکدیگر که جادارد که گفته شود مماثلند و کسیکه مرتبه او بحدی است که خدایتعالی او را نفس پیغمبر و خود پیغمبر فرموده وضعیت دارد از برای جانشینی و بجای پیغمبر بودن بعد از پیغمبر که معنی خلافت است و قرابت بهمین مطلب است عقد اخوت بستن پیغمبر صلی الله علیه و آله بین خودش و بین امیر المؤمنین علیه السلام به بیان اینکه فرق است بین برادر نسبی که در اول لحاظ مناسبت نیست که سبب امر قهری است و عقد اخوت بستن که در او اعتباره میشود برابری و همدوش بودن و کسیکه برابر و همدوش پیغمبر است جا دارد که جانشین او و بجای او باشد بعد از او چنانکه علامه حلی رحمه الله علیه در کشف الحق نقل فرموده از مستند حنبل که احمد بن حنبل در آن کتاب بطرق متعدده آورده اینکه پیغمبر «ص» عقد اخوت بست بین افراد مسلمین و علی را گذارد بدون عقد اخوت اینکه دیگر کسی نماند که او را با علی برادر کنند پس امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله (آخیت بین اصحابك و ترکتنی) یعنی بین اصحابت عقد اخوت بستنی و مرا گذاردی پس فرمود گذاردم تو را از برای خودم (انت اخی و

انا اخوك) تو برادر منی و من برادر تو هستم پس اگر کسی تو را ذکر کند یعنی از تو پرسد که کیستی بگو من بنده خدا و برادر رسول خدایم و دعوی برادری من نکنند غیر از تو مگر کذاب و قسم بآن کسی که مرأبحق بیغمبری مبعوث کرد اختیار نکردم من تو را مگر برای خودم پس تو از من بمنزله هارون هستی از موسی مگر اینکه بیغمبری نیست بعد من و تو برادر من و وارث من هستی و نیز نقل فرموده از کتاب جمع بین الصحاح السنه از پیغمبر «ص» که فرمود نوشته شده بر در بهشت (لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله پیش از اینکه بیافریند خدایتعالی آسمانها را بدو هزار سال خلاصه در باره هریک از ائمه اثنی عشر (دوازده امام) علیهم صلوات من الله العلی الاکبر معجزات کثیره مذکور است در کتب معده از برای امثال این امور و درباره هریک از آنها نصوص متواتره است از پیغمبر و از امام سابق نسبت بامام لاحق و انتفاع بامام غائب در زمان غیبت مثل انتفاع بخورشید است که زیر ابر باشد و مستند حرمان عباد از فیض حضور تقصیر ایشانست در همراهی باو - و بعضی از بزرگان تصریح فرموده اند که در امر امامت سه واجب است - ۱- واجبی بر خداست که عبارت باشد از ایجاد امام در تعیین او - ۲- واجبی بر امام است که عبارت باشد از اقدام او در وظیفه خود - ۳- واجبی است بر عباد که عبارت باشد از همراهی با او در فعلیت ریاست او و تقصیر عباد در واجت خود مجوز ترك واجب از خدا و امام نمیشود مثل اینکه خدایتعالی میفرماید ای بندگان من امام شما باقی و موجود است هر گاه امام خواه شدید در بین شما میآید و امام میفرماید من مهیا هستم در اقدام بوظیفه خود هر گاه سرا خواستید از پس پسرده غیب بیرون میآیم چنانکه دارد در تسویح شیخ مفید (ولو ان اشیاعنا وفقهم الله لطاعته علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم لما تأخر عنهم الیمن بلقائنا ولتعجلت لهم السعادة بمشاهدتها علی الحق المعرفه و صدقها منهم بنا فما یحبسنا عنهم الامایتصل بنا مما نکرهه و لانؤثره منهم) یعنی و اگر شیعیان ما که خدا موفق گرداند آنها را برای طاعت خود یکدل میشدند در وفا کردن بعهد لازم برایشان هر آینه بتاخیر نمیافتاد از ایشان میمنت ملاقات باو هر آینه تعجیل میشد

- از برای ایشان سعادت بدیدار ما از روی حق معرفت و صدق معرفت از ایشان نسبت
 بما و محبوس نکرده مارا از آمدن در میان شیعیان مگر آنچه بمامیرسد و مطلع میشویم
 از عمل آنها که ما خوش نداریم اورا و نمی پسندیم آن عمل را از ایشان
 و اوصیاء دوازده گانه پیغمبر ما که نبض تعیین شده اند از اینقرارند
- ۱- امام و جانشین بلا واسطه پیغمبر - علی بن ابیطالب علیه السلام است
 - ۲- بعد از او حسن بن علی حضرت مجتبی علیه السلام
 - ۳- بعد از او فرزند دیگرش حسین بن علی حضرت ابی عبد الله علیه السلام
 - ۴- بعد از او علی بن الحسین حضرت سجاد علیه السلام
 - ۵- بعد از او محمد بن علی حضرت باقر علیه السلام
 - ۶- بعد از او جعفر بن محمد حضرت صادق علیه السلام
 - ۷- بعد از او موسی بن جعفر حضرت کاظم علیه السلام
 - ۸- بعد از او علی بن موسی الرضا علیه السلام
 - ۹- بعد از او محمد بن علی حضرت جواد علیه السلام
 - ۱۰- بعد از او علی بن محمد حضرت هادی علیه السلام
 - ۱۱- بعد از او حسن بن علی حضرت عسکری علیه السلام
 - ۱۲- بعد از او حجة بن الحسن حضرت مهدی علیه السلام

مقصد پنجم

در معاد است - بدانکه خداوند عالم بر می انگیزد مردگان را در روز قیامت از قبرها
 و از هر کجا که ابدان آنها بوده باشد برای حساب و جزا پس هر بدنی را که از صورت
 اولیه خود بصورت دیگر منقلب شده از خاک باغیر خاک آنها را بصورت اولیه خود
 برمیگرداند و هر گاه اجزاء بدن متفرق شده باشد و بهر کجا که رفته باشد خدا آنها را
 جمع فرماید و روح هر یک را در بدن خودش قرار دهد زیرا که خدا عالمست بهر
 جزئی از اجزاء بدن و توانائی دارد بر جمع کردن و برگردانیدن آنها بصورت
 اولی و بعد از اعتقاد بعلم و قدرت خدا جای استبعاد و استعجاب نیست چنانکه دارد

امی ابن خلف استخوان پوسیده را در دست گرفت نرمش کرد و او را در هوا متفرق نمود و گفت کی زنده میگرداند این استخوان پوسیده را چنانکه خدا در قرآن یاد فرموده (قال من يحيى العظام وهى رميم) خدا به پیغمبرش فرمود (قل يحييها الذى انشاءها اول مرة و هو بكل خلق عليم) یعنی بگو- و ای پیغمبر زنده میگرداند او را آنچنان کسیکه ایجاد فرموده او را در اول مرتبه که نبود و خدا بهر چیزی دانا است یعنی میداند هر جزئی از اجزاء بدن کجا است پس خدائیکه قادر است که از کتم عدم بوجود آورد تعجب ندارد دو موجود که از هم جدا شدند ثانیاً آنها را بهم برساند یا از صورتی بصورت دیگر منتقل سازد و بعضی از ابدان را محفوظ میدارد خداوند عالم از تغییر و تبدیل و بدن آنها تر و تازه میماند چون بدن مبارك شيخ صدوق رحمه الله عليه که بعد توأتر رسیده که پس از سالها که از دنیا رفته بود در زمان فتحعلیشاه قاجار در وقت بهم ریختن سرداب مطهر او یافتند بدن او را تازه بدون تغییر در رنگ و هیئت اولیه که از اهل طهران حتی پادشاه برای زیارت بجانب سرداب شتافتند چنانکه صاحب کتاب روضات الجنات متعرضست - و همچنین بدن مبارك شيخ کلینی در بغداد چنانکه در بعض کتب معتبره در علم رجال هست - و همچنین بدن حربن یزید ریاحی چنانکه در کتاب مبارك انوار نعمانی هست و غیر اینها از ابدان خوبان که خداوند عالمیان محفوظ داشته آنها را از بروز تغییر بحسب مرور زمان علاوه بر دلالت آیات و اخبار عقل حاکمست به ثبوت معاد به دو وجه

وجه اول اینکه می بینیم بعضی عبادت میکنند خدا را و بعضی معصیت میکنند او را و در این نشأه فرقی بین آنها گذارده نمیشود پس جای دیگری باید باشد که خدا فرق بین آنها را بگذارد و همچنین بعضی ظالم و بعضی مظلوم باید جای دیگری باشد که برای مظلوم از ظالم انتقام کشیده شود

وجه دوم اینست که خداوند عالمیان عباد را عیب نیافرید، و فعل حکیم معلل بغرض است و غرض باید نفع باشد نه ضرر و نفع هم راجع به عباد است نه بخدا بواسطه استغناء او آن نفعیکه باعث خلقت خدائست خوردن و آشامیدن

در دنیا که مشوب است بآلام و اسقام و مصائب و ابتلا نیست پس باید آن نفعی که
 غرض الهی تعلق گرفته باو در آفریدن عالم بعد از این نشأه و دار جزا باشد برای
 مطیعان و عاصیان و از آنجائیکه جمع بین جسمانی و روحانی در جزا اکمل است از
 یکی از دوتا و قادر حکیم ترك اکمل نمیکند و عقل قاطع است باینکه معاد جسمانی و
 روحانی هر دو هست و بیان تفصیل برزخ و قیامت و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب
 تفصیلاً مگو است بسمعیات یعنی قرآن و اخبار پیغمبر و آل او صلوات الله علیهم اجمعین

اما خاتمه

پس بدانکه از برای ایمان اگر چه آثار است بزرگ در دار دنیا ولی عمده نتیجه او
 در آخرتست در رسیدن بآن منفعت بزرگی که برای او آفریده شده ایم پس لازمست
 حفظ کردن ایمان تا وقت مرگ از چیزهایی که باعث زوال او شود پس میگوئیم اطاعت
 و عبادت محکم میکند ایمان را و گناه باعث میشود ضعف او را تا اینکه از میان رود
 و زائل گردد چنانکه خداوند عالمیان فرموده (ثم کان عاقبت الذین اسأوا لسوئان
 کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزئون) بلکه میگوئیم چنانکه طاعت تصدیق عملی
 است و ایمان جوارحی است همچنین معصیت انکار عملی و کفر جوارحی است چنانکه
 بعضی اخبار ناطق باوست و بالاترین چیزها در لزوم مواظبت بعد از ولایت اهل بیت
 علیهم السلام نماز است که بحسب اخبار او را عمود دین فرموده اند و بتعمد ترك او
 کافر شدن است و بعد از آن زکوة است که در اخبار است که بتارک او گویند مثل تارک حج
 (مت یهودیاً او نصرانیاً) یعنی اختیار کن برای خود یهودی بودن یا نصرانی بودن را
 و در بدیهای بخود چیزی مثل شرب خمر نیست چنانکه استفاده میشود از اخبار که شرب
 خمر مفتاح (کلید) هر کار بدی است و منشأ هر عمل زشتی است و در معاصی از زنا قبیح تر
 چیزی نیست چنانکه دارد که در اسباب اغوا چون زنا را بشیطان نمودند برقص
 در آمد و باوقاع شد و قبیح تر از زنا لواط است که گویا تشبیه بضربت زدن بر فرق
 امیر المؤمنین علیه السلام .

(وقفنا الله بالطاعات والاجتناب عن المعاصی والسیئات)